**تکمله**

**گلچین معانی، احمد**

این یادداشت را بعنوان تکمله بر مقالهء آقای محبوبی اردکانی مینویسم،چه ایشان در ضمن‏ منابعی که راجع به حاجی خلیل خان و محمد نبی خان یادآور شده‏اند به حدیقة الشعرا و تذکرهء دلگشا اشارتی نکرده‏اند.و بنده نقل مندرجات هر دو تذکره را درباره این دو سفیر خالی از فایدتی نمی‏بینم، بخصوص که اختلافی هم در روایت دیده میشود.

میرزا احمد دیوان بیگی در تذکرهء حدیقة الشعرا ترجمهء حاجی خلیل خان را چنین بقلم‏ آورده است:

سفیر کوراغلی

این طایفه از مشاهیر تجار و متوطن در یزد بوده و هستند،اما اسم مشار الیه خلیل است.بطواف‏ بیت اللّه مشرف و حاجی خلیل شده و در بندر بوشهر سکون اختیار کرده،و از مالیه و دولت و کمال و همت یکی از مشاهیر جهان شده.بعد از آنکه در اوایل دولت فتحعلیشاه مرحوم از جانب دولت انگلیس‏ جنرال مالکم نام به سفارت ایران آمد،و ورودش در سال 1215 بود،و در ایران مخارج بسیار نمود.بقسمی که گمان مردم این شد که به جهت تألیف قلوب خلق آمده نه سفارت،و ایرانیان زود مراجعتش داده خواستند کسی را با او بفرستند که بتواند مثل او از عهده برآید.قرعه به نام حاجی‏ خلیل زدند،او را لقب خانی داده در سال هزار و دویست و شانزده یا هفده همراه جنرال مالکم مذکور به بمبئی فرستاند.او هم غایت مقصود دولت ایران را به عمل آورد.و به قسمتی در بذل و بخشش‏ کوشید که اسم مالکم را پوشید،بلکه بقاعدهء کلیه؟؟؟که هرکس در دولت قاجاریه مصدر خدمت‏ و پاس حقوق و نعمت شود؛یا از دست دشمن یا از دست خودشان زیان جان و مال خواهد دید.جان‏ برسر این کار گذاشت.چه کارگزاران انگریز از فرط بخشش او به جان آمدند.و در فکر دفعش‏ افتادند،و مقدمات تدبیر را فراهم کرده،روزی صاحب منصب قراولانی که مستحفظ درب خانه‏اش‏ بودند،فرستادند تا به اسم تقصیری قراولان را در لت کشید،و تنبیه کردن گرفت.کسان حاجی‏ خلیل خان به ممانعت و شفاعت آمدند،با آنها هم تندی و سحت‏گویی کرد،جهال ایرانی غافل از اصل‏ مدعا با آن صاحب منصب مجادله کردند.کار به مخاصمه کشید.برخی از سپاهیان انگریز به حمایت‏ صاحب منصب برخاسته،کار از مجادله به مقاتله کشید.جانبین دست به تفنگ بردند،حاجی خلیل خان‏ اجل رسیده غافل از کار تقدیر،سر از دریچهء منزل خود بیرون کرد که به بیند چه خبرست.تا سرش‏ بیرون آمد هدف گلوله شد،بعد از حصول مقصود انگریزان فتنه خوابید و اولیای دولت انگلیس‏ عزادار شدند!و باقی ماندهء کسان ایلچی را احترام نموده عذرخواهی کردند و قاتل را نشناختند،و سفیری برای معذرت به دربار دولت ایران فرستادند.و به جهت دیهء خون او چون قاتل معین نبود از برای وارثش سالی مبلغ گزاف برذمه نهادند و میدادند و گویا تاکنون هم بدهند،برخلاف اولیای‏ دولت ایران که گویا اسم حاجی خلیل خان را هم فراموش کرده باشند،چه جای انکه قدر خدمت و جان و مال دادن او را بدانند.

بالجمله قتل مشار الیه در بمبئی در سال هزار و دویست نوزده بوده،اما شعرش که عمدهء مقصود ماست.آنقدر معلومست که طبع داشته،اما پیش از سفارت تخلصش چه بوده معلوم نیست،و در سفارت سفیر تخلص می‏کرده،از اشعار آن وقتش هم چیزی در میان نیست مگر دو بیت در مرثیهء جناب سید الشهدا که آنرا هم بیشتر از ذاکران تصحیف کرده و ندانسته غلط می‏خوانند،و اصل آن‏ اینست:

رباعی

در هند سفیر هندوان را یکسر در تعزیه دیدی از مسلمانان سر در راه حسین کو مسلمانی تو آخر نتوان بود ز هندو کمتر»

حاجی علی اکبر نواب شیرازی متخلص به؟؟؟در تذکرهء دلگشا مینویسد:

«سفیر شیرازی»

اسمش محمد نبی خان و اصلش از خاک پاک شیراز،در بدایت جوانی به شغل تجارت اشتغال و در بصره و بغداد در سلک اعاطم تجار در تعداد،و نهایت اعتبار در آن دیار داشت،و پس از فوت حاجی‏ خلیل خان ملک التجار داماد مشار الیه‏1که به سفارت هندوستان حسب الفرمان خاقان قیصر پاسبان‏ مأمور بود.هنوز مهم انجام نیافته عمرش اتمام بافت،خان مشار الیه به شیراز آمده و بعد از تشرف‏ حضور اشرف فرمانفرمایی‏2به آستان ملک پاسبان خاقانی شتافت.و رتبهء شرف‏بار یافت،به لقب خانی‏ سرافراز و به سفارت هندوستان از امثال و اقران ممتاز آمد.و در آن سفر اطوار شایسته از و به ظهور رسید،و قرین تحسینات خسروانی گردید.پس از مراجعت در حضرت فرمانفرمایی معتبر و چندی به‏ حکومت بندر بوشهر و مضافات و لقب دریا بیگی مفتخر بود.و بعد از مدتی به وزارت سرکار والا بدنهجمی که سبق ذکر یافت سربلندی و به یاری اقبال صاحب مراتب ارجمند و مرهم ریش ضعیفان‏ مستمند آمد.تا آنکه کوکب اقبالش روی به زوال و ناهنجاری در دربار معدلت مدار اظهار و از اوج‏ اعتلا به حضیض انزواروی نهاده مدتی مدید در بقعهء شریفهء سید بزرگوار میر محمد بن موسی الکاظم‏ علیهما السلام منزوی تا آنکه به وسائط جمعی از مقربان حضور ثانیا منظور نظر مرحمت منظور آمد. و در آن آستان مروت نشان کرة بعد اولی راه آمد و شد یافت.که ناگاه اجل موعود در رسید.و نامهء عمرش درپیچید،نظر به وزن فطری گاهی هم به نظم اشعار رغبت نمودی،و تحسین از موزونان‏ آن دیار شنودی،در اوایل حال قطره تخلص می‏نمود،بعد از سفارت سفیر تخلص کرد.با حقیرش‏ کمال محبت و وداد بود،در سنهء هزار و دویست و[]عالم فانی را وداع نمود،این شعر ازوست:

شعر آنچنان بگو که اگر خصم بشنود خود را ز آفرین نتواند نگا داشت

\*\*\* در خاتمه یادآور میشویم که از هلاکو میرزا متخلص به خراب فرزندار شد حسنعلی میرزا شجاع السلطنه در تذکرهء عمومی خرابات که تألیف اوست غزلی با ردیف«استرجی»در وصف جمال‏ انگلیسی مزبور دیده‏ام که فعلا بدان دسترسی ندارم.ممکن است که آن غزل در مصطبهء خراب‏ تألیف دیگر خراب قاجار که فقط شامل احوال معاصران است.و به اهتمام آقای دکتر خیامپور استاد دانشکدهء ادبیات تبزیز به طبع رسیده و قریبا نشر خواهد یافت.درج شده باشد،

احمد گلچین معانی

(1)-شوهر خواهر وی«شهربانو»بوده.

(2)-مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس است،